

بررسی تطبیقی رابطه بین مفهوم عدالت و هویت اجتماعی در قرن معاصر از دیدگاه هربرت بلومر (تفسیر گرا) و آنتونی گیدنز (ساخت گرا)

دکتر حسین ابوالحسن تنهایی^۱، کتایون حکیمی^۲

چکیده

عدالت و هویت دو مفهوم مناقشه‌انگیزی است که همواره یکی از دغدغه‌های اندیشمندان حوزه‌های مختلف علوم انسانی به ویژه علوم اجتماعی می‌باشد. مسئله اصلی این پژوهش درک دقیق‌تر و عمیق‌تر این دو مفهوم، رابطه‌ای که بین این دو برقرار است و عوامل مؤثر بر این دو مفهوم می‌باشد. برای پاسخ به سؤالات فوق سعی شده است دو پارادایم ساخت‌گرایی و تفسیرگرایی مورد بررسی قرار گیرد. در پارادایم ساخت‌گرایی، گیدنز و در پارادایم تفسیرگرایی، بلومر مورد توجه قرار گرفته‌اند. نتیجه بررسی نشان می‌دهد بنا به نظر تفسیرگرایان، در دیالکتیکی بودن رابطه بین عدالت و هویت شکّی نیست، ساخت‌گراها هم که در ابتدا اشاره‌ای به نوع رابطه نداشتند به تدریج به این باور رسیدند که نوعی رابطه دیالکتیکی بین این دو مفهوم برقرار است.

واژگان کلیدی: عدالت، هویت، پارادایم، ساخت‌گرایی، تفسیرگرایی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۰۳/۱۹

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۳/۰۱

۱ استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، hatanhai@yahoo.com

۲ دانشجوی کارشناس ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، katayunh@yahoo.com

مقدمه

هویت و عدالت نه تنها در علوم اجتماعی متغیری بسیار مهم به شمار می‌آیند، بلکه در سایر علوم، به‌ویژه علوم سیاسی، روانشناسی، انسان‌شناسی، ارتباطات، الهیات و ... نیز جایگاه ویژه‌ای دارند. دو متغیری که می‌توانند از یک سو بر بسیاری از متغیرهای فردی و اجتماعی افراد تأثیر گذاشته و نقش غیر قابل انکاری را در کنش‌ها و مناسبات اجتماعی ایفا نمایند و از سوی دیگر از متغیرهای دیگر، تأثیر پذیر نیز باشند. علاوه بر این، تحقیقات نشان می‌دهد که این دو متغیر تأثیر بسیاری بر یکدیگر دارند. یکی از دلایل توجه زیاد علوم یاد شده به موضوع هویت و عدالت را می‌توان ناشی از همین اهمیت یاد شده دانست. البته نکته مهمی که باید در این میان در نظر داشت این است که هویت و عدالت از جمله موضوع‌هایی هستند که هر رویکرد در جامعه‌شناسی، نگاهی کاملاً متفاوت با رویکردهای دیگر دارد. در واقع با توجه به اینکه پارادایم‌های مختلف، آراء متفاوتی نسبت به فرد و جامعه دارند و هر کدام با رویکردهای خاص خود نسبت به مسائل اجتماعی برخورد می‌کنند، نسبت به مفاهیم عدالت و هویت اجتماعی، تعابیر و برداشت‌های متفاوتی دارند. از یک سو تفسیرگرایان بر این باورند که مفهوم تعیین کردن و جبری کردن امور در علوم اجتماعی نادرست است. چرا که در علوم اجتماعی هیچ چیز تحت تعیین قرار نمی‌گیرد و نمی‌توان ادعا کرد که عاملی، دیگر عوامل را تعیین می‌کند. از سوی دیگر در پارادایم ساخت‌گرایی، منظور از ساخت، همبستگی اجزای یک مجموعه است که هدف معینی دارند. به طوری که دگرگونی هر جزء، موجب دگرگونی دیگر اجزا می‌شود. برای ساخت می‌توان خاصیت پیش‌بینی در نظر گرفت. یعنی می‌توان پیش‌بینی کرد اگر در یک یا چند عنصر از عناصر ساخت، تغییراتی پدید آید، در کل ساخت چه واکنشی پدید می‌آید. در ساختگرایی، جامعه‌شناس، در یک قالب باورهای از پیش تعیین شده، جامعه را مطالعه می‌کند و در تفسیرگرایی، جامعه را مردم همان جامعه بررسی می‌کنند.

بنابراین بررسی حاضر بر این مسئله استوار است که با توجه به پارادایم‌های نظری مسلط و متعارف در جامعه‌شناسی جایگاه هر دو مفهوم و ارتباط‌های احتمالی آنها، تعریف شده تا بتوان در موقعیت‌های برنامه‌ریزی اجتماعی - اقتصادی با نگاه تخصصی نظریه-پردازان جامعه‌شناسی، بهترین کاربرد تنظیم شود.

بر این اساس، هدف اصلی این مطالعه بررسی و شناخت ارتباط میان مفهوم هویت اجتماعی و عدالت اجتماعی در میان نظریه-پردازان دو قلمرو پارادایمی تفسیرگرایی و ساخت‌گرایی است. البته به دلیل وجود محدودیت‌های پژوهشی مانند زمان و ... سعی شده است آراء "بلومر" به‌عنوان نماینده پارادایم "تفسیرگرایی" و "گیدنز" به‌عنوان نماینده پارادایم "ساخت‌گرایی" مورد بررسی قرار گرفته‌اند. برای بررسی دقیق‌تر، سعی بر این بوده که مفاهیم عدالت و هویت اجتماعی، به‌صورت تطبیقی و ارتباط‌های احتمالی بین این دو مفهوم نیز بررسی شود. علاوه بر این تلاش شده تا پاسخی به پرسش ارائه شود که:

"نظریه‌پردازان ساخت‌گرا و تفسیرگرا، مفاهیم عدالت و هویت اجتماعی را چگونه تبیین کرده و ارتباط‌های احتمالی میان این دو مفهوم را چگونه بررسی می‌کنند؟"

بررسی و تحلیل آراء گیدنز و بلومر

در این بخش ابتدا تحلیلی کلی از هر نظریه‌پرداز و سپس به بیان نظرات آنان در خصوص عدالت و هویت پرداخته می‌شود.

آراء گیدنز^۱

به باور گیدنز، تقسیم‌بندی اساسی در جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی، همان است که میان دو رویکرد به تحلیل اجتماعی وجود دارد: رویکرد عامل محور و رویکرد ساختارمحور. رویکرد اول به افراد، مقاصد و نیت‌ها، انگیزه‌ها، باورها و ارزش‌ها به منزله عوامل شکل دهنده به حیات اجتماعی توجه دارد. رویکرد دوم برای تبیین زندگی فردی و اجتماعی بر فرایندهایی همچون پویا-های سازمانی یا طبقاتی تأکید دارد. گیدنز به جای فرض رابطه‌ای تعاملی میان فرد (عاملیت) و جامعه (ساختار اجتماعی)، پیشنهاد می‌کند که عاملیت و ساختار را صرفاً وجوه مختلف کلیه اعمال اجتماعی ببینیم.

گیدنز در این راه از مفهوم "دوگانگی ساختاری استفاده می‌کند. به بیان دیگر ساختارهای اجتماعی هم وسیله کنش‌اند یا کنش را ممکن می‌سازند و هم خود به وسیله کنش اجتماعی بازتولید می‌شوند. این رویکرد ساختارهای اجتماعی را بیشتر به صورت نظمی مجازی می‌بیند تا به شکل یک واقعیت اجتماعی مجزای از فرد. منظور گیدنز از نظم مجازی آن است که ساختار در ذهن افراد وجود دارد. برای نمونه می‌توان زبان در ذهن افراد و در عین حال جدای آنان وجود دارد. اعمال گفتاری ما از طریق زبان میسر می‌شود، اما زبان به نوبه خود از طریق این اعمال باز تولید می‌شود.

البته این دوگانگی ساختار به گیدنز اجازه می‌دهد استدلال کند که ویژگی‌های ساختاری کنش، تنها محدود کننده نیستند، بلکه همان‌گونه که در مثال زبان بیان شد، ساختارها اعمال اجتماعی را ممکن می‌سازند. اعمال اجتماعی درون نظام‌ها و نهادهای اجتماعی الگومند می‌شوند.

به باور گیدنز، نکته کلیدی آن است که حیات اجتماعی نه مجموعه‌ای از کنش‌های فردی و نه مجموعه‌ای از ساختارهای اجتماعی است بلکه به مثابه فرایندی در نظر گرفته شده است که مفهوم کلیدی آن عمل اجتماعی است و دارای دو جنبه عاملانه و ساختاری است.

از نگاه گیدنز جوامع سیستم‌های ارگانیکی یا مکانیکی نیستند بلکه اعمال بعضاً نهادینه شده‌ای هستند که همواره از طریق کنش فردی توأم با بازاندیشی ممکن شده‌اند. از همین منظر است که او ادعا می‌کند اگر مفاهیم، تبیین‌ها و الگوهای ما راهی به دینامیک در جریان بازتولید اجتماعی و تغییر نداشته باشد نمی‌توان زندگی اجتماعی و تاریخ را تبیین کرد. چرا که چنین تبیینی نیازمند توجه به زمان و مکان عمل اجتماعی، سوژه‌های قابل شناسایی و اصل تأمل و بازاندیشی و هم‌چنین توجه به نقش قدرت در شکل دادن به قواعد و منابع است.

گیدنز در تحلیل اجتماعی خویش، برای مفهوم بازاندیشی جایگاه ویژه‌ای قائل است و معتقد است: در جوامع پیشامدرن، غالباً سنت، رفتار روزمره را تنظیم می‌کرد در حالی که در جوامع مدرن، اعمال اجتماعی پیوسته در پرتو اطلاعات جدید مورد بازبینی قرار می‌گیرند. بنابراین فرایند مداوم بازاندیشی یا تولید دانش درباره فرایندهای اجتماعی در حوزه‌های اجتماعی بیشتری - از خانواده تا حکومت - به جزء نهادینه شده عمل اجتماعی بدل شده است.

البته گیدنز نگاه عمیق‌تری به موضوع بازاندیشی دارد. وی بر این باور است که فرایند بازاندیشی در سطح نهادی و بین فردی تنها مشخصه مدرنیته نیست، بلکه تعامل یا بازخورد پیوسته میان این دو سطح نیز از جمله این مشخصه‌هاست. دانش تخصصی که توسط نهادها ایجاد می‌شود، در اعمال نهادی بلکه در رفتارهای فردی به کار گرفته می‌شود.

البته تشدید میزان بازاندیشی نهادی، خطر اجتماعی جدیدی را ایجاد می‌کند. برای مثال بازاندیشی افزایش یافته به معنی تشدید جدال بر سر دعوی دانش است و در نتیجه موجب کاسته شدن از اطمینان به آن‌ها می‌شود. نمونه بارز آن را در افزایش بازاندیشی در حوزه بهداشت و درمان مشاهده کرد. بازاندیشی باعث افزایش آگاهی افراد جامعه مدرن از عوارض برخی داروها شده که این آگاهی برای سلامت روحی بیماران به مراتب مضرتر از خود بیماری است.

البته گیدنز به نقش بازاندیشی و قدرت آن در تولید خرد ناب و اصلاح جامعه خوشبین است: "نوع بشر می‌خواهد دست کم فرمان این نیروی ویرانگر را در دست بگیرد".

گیدنز عاملیت را از کنش می‌داند و آن عاملیت هم را درست می‌داند. به عقیده وی، هم کنش واقعیت است و هم ساختار. گیدنز مانند دورکیم، تقسیم اجتماعی کار را مانند ظرفی از پیش تعیین شده می‌داند که ما در آن فعالیت می‌کنیم اما معتقد است وقتی داخل ظرف قرار گرفتیم، ما نیز به عنوان مظهر و قادر به انجام اعمالی هستیم.

عدالت و هویت از نگاه گیدنز

از نظر گیدنز عناصر و پدیده های اجتماعی مانند عدالت و یا هویت در سطوح متفاوت بررسی نمی شوند. بلکه هر حوزه ای که بتواند در نتیجه ارتباط متقابل قرار گیرد می تواند میدان مطالعه ما باشد.

با توجه به موضوع «جهانی شدن»، می توان دریافت که حس هویت و عدالت که در ارتباط های اجتماعی تشکیل و بازتولید می شوند، می توانند عوامل متأثر و تأثیرگذاری در سطوح فردی و همچنان جهانی باشند. گیدنز معتقد است فشار جامعه سرمایه داری در دنیای مدرن چنان زیاد است که فرد را به سمت عملکردی غیر از آنچه نیت کرده می کشاند. شاید در ذهن افراد اعتقاداتی مبتنی بر عدالت وجود داشته باشد اما در عمل غیر از آن صورت می پذیرد. البته کنشگر اگر خود را به دنیای سرمایه داری و صنعتی به طور کامل نسپارد، همیشه این توانایی را دارد که مطابق آنچه نیت کرده، عمل کند.

عدالت می تواند با تحقق حس هویت اجتماعی یا ملی تقویت یا تضعیف شود و این فرایند با وجود وسائل ارتباط جمعی و تسلط «تکنولوژی» ارتباطات تسری یابد. نابرابری از نظر گیدنز نه به عنوان یک عامل صرفاً اقتصادی بلکه به عنوان یک مفهوم فرهنگی تحلیل می شود. ارتباطات و تکنولوژی از عوامل مهم نابرابری در جوامع صنعتی و مدرن امروزه است که نه به صورت انتقال اطلاعات برای رشد جوامع، بلکه نگرانی او، از تأثیر عقب ماندگی جوامع کمتر پیشرفته به کشورهای توسعه یافته می باشد.

«آزادی های فردی» زندگی مدرن، شکل جدیدی به هویت فرد می دهد و انتظارات فرد را از خود تغییر می دهد. شخصی تر شدن روابط ضمن وابستگی بیشتر افراد به هم، اعتماد اجتماعی را افزایش داده و هویت اجتماعی جدیدی نقش می بندد. هرگاه شکل جدید هویت، کنشگر را مورد «رضایت و امنیت» قرار دهد یا خیر، واکنشی از ساخت اجتماع به فرد برمی گردد که او را به داشتن یا نداشتن عدالت اجتماعی تشویق می کند.

«دین» و ابزارهای آن می تواند، در ساختاری که هویت اجتماعی فرد را به سمت عدالت اجتماعی سوق می دهد، کم رنگ شده باشد و انسان ها امنیت و حمایتی که از عوامل دینی در شرایط خاص انتظار دارند را از نهادهای دیگر فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دریافت کنند.

به نظر او «سبک زندگی» انسان ها در کیفیت زندگی شان نقش دارد. عوامل اجتماعی مانند آزادی با خود احساس مسئولیت و تعادل در حوزه های اجتماعی را به دنبال می آورد. فرد در شرایط مشارکت در تعهدات جمعی و گروهی، و با داشتن حس هویت در گروه و اجتماع، در قبال دیگران احساس مسئولیت دارد.

نیازهای امنیتی، حمایتی انسان ها که می تواند در بروز حس هویت و عدالت فردی و اجتماعی افراد تأثیرگذار باشد، به طور ثابت و پایدار نیستند. با تغییر «ارزش ها و باورهای مردم»، این نیازها متفاوت شده و تقاضای آن نیز دگرگون می شود. مفهوم عدالت و هویت می تواند از جامعه ای به جامعه ای دیگر متفاوت باشد و در پی آن نیازهای اجتماعی آن به طور متفاوتی درخواست شود. گیدنز با تأکید بر «فرد وانگیزه هایش» که در کنش متقابل تفسیر می شود به ساختارها می پردازد. او از ساختار دوگانه یا دوگانگی ساختار اجتماعی در تعیین واقعیت اجتماعی سخن می گوید و انسان را صاحب اختیار و آزادی عمل می داند.

آموزه های هر جامعه ای به نیاز فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برخاسته از باورهای تاریخی و جغرافیایی هر کشوری بستگی دارد. کم و زیادی توجه در ساختار یک جامعه به داشتن و یا نداشتن هویت و درخواست عدالت اجتماعی، به «میزان آموزشی» که برای افراد جامعه در نظر گرفته می شود، بستگی دارد.

در کشورهای جهان سوم که به شکل مستعمره اداره می شدند، با وجود دولت های ملی، تعریف هویت و عدالت خود را از آن بخش اجتماع (دولت-مردم) دریافت کرده و آموزش دیده اند که باعث شده سال های سال کشورشان مستعمره باقی بماند.

گیدنز معتقد است که جامعه شناسی در مطالعه «نهادهای اجتماعی»، باعث ایجاد تغییر و تحول صنعتی در دنیای مدرن می شود.

«برچسب های جنسیتی» که بر نوعی نابرابری میان مرد و زن دلالت دارد از بطن تعالیم خانواده، نظام تعلیم و تربیت مدرسه، باورهای ثابت موجود در جامعه، توقعات نقشی از کار جنسیت ویژه ای، به وجود می آید. به این ترتیب هویت آنان از خودشان و درکی

که از زن بودن یا مرد بودن خود داشته باشند و اینکه خود و جنس مخالف را چگونه ارزیابی می کنند، به وجود می آید. انگیزه‌ها، علایق و نیروهای درونی و در نهایت ساختار روانی و شخصیتی زنان و مردان به این ترتیب ساخته می شود.

بسیاری از قابلیت‌ها و توانمندی‌هایی که لازمه انتخاب شغلی است مانند داشتن اراده برای تغییر و نوآوری، قدرت رهبری، تحمل خطر، میل به پیشرفت و ... تحت تأثیر نابرابری جنسیتی کمتر در گروهی قوام پیدا می کند که خود این امر از احتمال ایجاد فرصت-های شغلی یا هر فرصت دیگر برابر زندگی جلوگیری می کند.

بیگانگی و جدا شدن از اجتماع، می تواند ایجاد یأس و ناامیدی کند. «طرد اجتماعی» از نظر گیدنز حاکی از راه و روش‌هایی است که طی آنها افراد از مشارکت کامل در جامعه بزرگتر محروم می شوند. عوامل گوناگونی از جمله نابرابری‌های متفاوت در سطح اجتماعی، مفهوم طرد اجتماعی را شکل می دهند. وقتی افراد و گروه‌ها از داشتن فرصت‌های برابر محروم باشند، پدیده‌های بی هویتی، احساس بی عدالتی و ... در ایشان به وجود می آید.

جامعه‌شناسان، «قشر» را معمولاً گروهی از افراد می دانند که در برخورداری از ارزش‌های اجتماع، نحوه استفاده از فرصت‌ها، سبک‌های زندگی موجود مانند ثروت، قدرت و منزلت به مقدار مشابهی دسترسی دارند. آموزش، بهداشت، برخورداری از امکانات، تبعیض جنسیتی، ... همه و همه فرد را در ارتباط نابرابر ارتباط متقابل می گذارد که بر انتظارات وی از هویت خویش و شرایط عدالت اجتماعی اش تأثیر دارد. هویت اجتماعی چارچوبی است که شباهت‌ها و تفاوت‌های افراد در آن مشخص می شود و افراد به وسیله تعریفی که از این مفهوم دارند با یکدیگر ارتباطی معنادار و پایدار برقرار می کنند.

نهادهای گوناگون اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، باورها سنت‌ها و نحوه احساس تعلق گروهی همه در ایجاد شکل گرفتن یک هویت اجتماعی نقش دارند. هویت اجتماعی فرد تمام شدنی یا از بین رفتنی نیست بلکه با دگرگونی باورهای در نهادهای اجتماعی تغییر و بازنگری می یابد.

جهانی شدن تنها وابسته به دولت‌ها و نظام‌های اجتماعی نمی شود بلکه این پدیده بر سبک زندگی، شخصیت و هویت افراد اثر می -گذارد. جهانی شدن ما را وادار می کند تا ضمن اینکه فردی تر زندگی کنیم، انعطاف بیشتری از خود نشان دهیم و پذیرش بیشتری در قبال همه ابعاد زندگی اجتماعی داشته باشیم و خود را برای آینده‌ای متفاوت آماده سازیم.

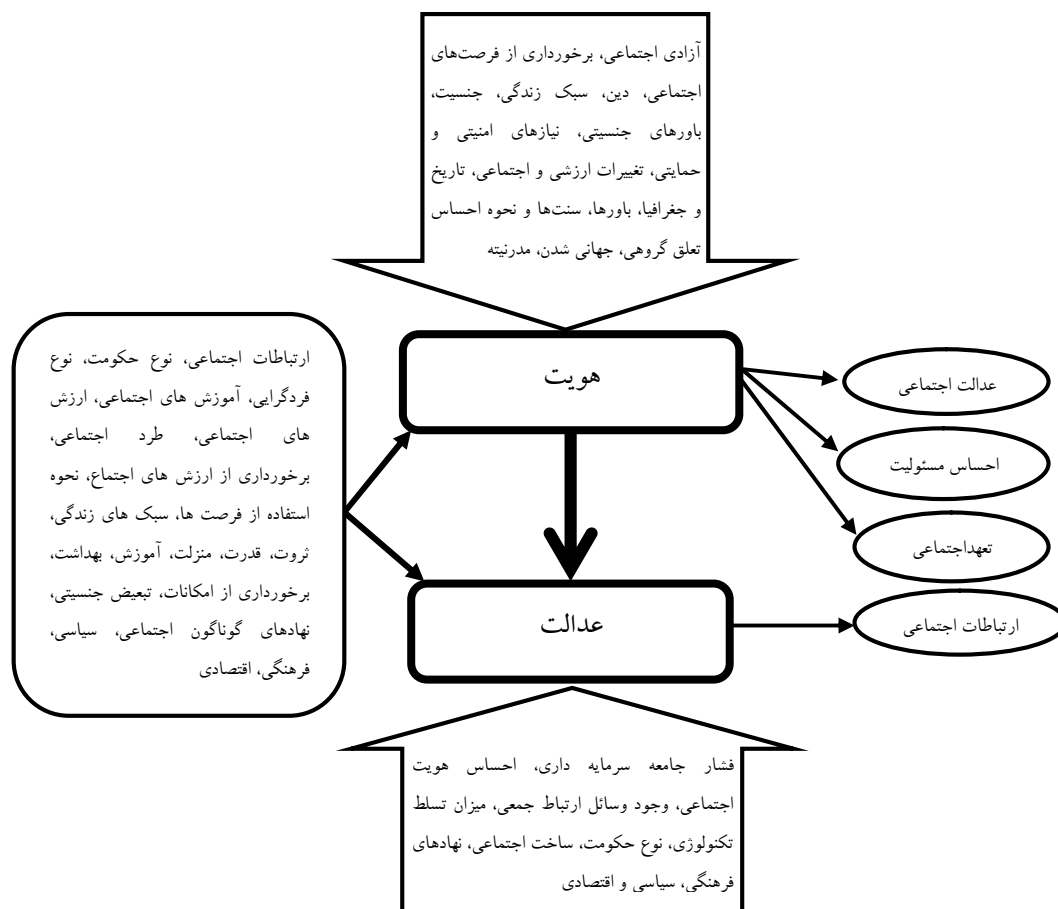
مفهوم هویت شخصی و سبک زندگی مربوط به دوره کنونی نوگرایی است که به صورت توسعه نهادهای جدید اتفاق افتاده است. نوگرایی در همه حوزه‌ها ساختارها را دگرگون کرده است. برای افراد امکان انتخاب مشاغل فراهم شد که افراد تنها در طبقه، قومیت، جنسیت و دین بخصوصی امکان استفاده از آن را داشتند. شکل ازدواج، خانواده و بقیه نهادهای اجتماعی تغییر کرد. افراد توانستند با ساختن ترکیب جدیدی از زندگی سبک زندگی و هویت جدید خود را شکل بدهند.

در نهایت می توان گفت گیدنز بر این باور است که: هویت هر شخص را نباید در رفتار او و در واکنش‌های دیگران جست و جو کرد، بلکه باید آن را در توانایی و ظرفیت وی برای حفظ و ادامه روایت شخصی از زندگینامه‌اش یافت. زندگینامه شخصی که به حفظ روابط متقابل و منظم با دیگران علاقمند است، به کلی خیالی و ساختگی نیست. زندگی واقعی باید به طور مداوم رویدادهای دنیای خارج را در خود ادغام کند و آنها را با تاریخچه جاری «خود» شخص سازگار سازد (گیدنز، ۱۳۷۸: ۸۴).

فعالیت‌های فردی، به اصطلاح گیدنز، از جا کنده‌نی است، یعنی در موقعیت‌های مختلف از مکانی به مکان دیگر و از زمانی به زمان دیگر دائم عوض می شود. به همین دلیل گیدنز معتقد است کنش رو به رو و مقابل یک سازمان اجتماعی قرار دارد.

بنابراین گفته‌های گیدنز را می توان در یک رابطه علی و شماییک به صورت زیر نشان داد.

مدل ۱. مدل علی هویت و عدالت از نگاه گیدنز



آراء بلومر^۲

از نگاه بلومر الزامات اجتماعی وجود دارند اما تعیین کننده نیستند. بنابراین انسان مجبور نیست. البته به طور کامل مختار نیز نیست، بلکه در ضرورت‌ها درگیر است و ویژگی‌های تاریخی، اجتماعی، سیاسی هر دوره او را در تنگنا قرار می‌دهد. موضوع جامعه‌شناسی بلومر کنش پیوسته است که قلمرو کنش پیوسته نهاد، تاریخ و سازمان است و نه افراد. از نگاه بلومر کنش می‌تواند با هر چارچوبی مخالفت کند و در صورت بروز مخالفت، آن رفتار باز هم کنش محسوب می‌شود و مانند نظریه دورکیم نوعی آسیب محسوب نمی‌شود.

بلومر مکاتب جامعه‌شناسی را به دو دسته عوامل‌گرایی و تفسیر‌گرایی تقسیم می‌کند، تفاوت این مکتب با مکتب عوامل‌گرایی در اعتقاد به تأثیرگذاری یا تعیین‌کنندگی ساخت‌های اجتماعی است نه در وجود یا عدم وجود ساختارهای اجتماعی. نباید فراموش کرد که بلومر از عنوان ساخت اجتماعی که با تعبیر ساخت اجتماعی مقاوم (سرسخت) به کار برده شده است، در آثار خود استفاده می‌کند.

بنابراین تمامی جبرها وجود دارند، اما همانگونه که در سطور پیشین به آن اشاره شد، تعیین کننده نیستند. بنابراین می‌توان دریافت که چگونه بلومر جامعه را چارچوب تعیین‌کننده‌ای برای رفتار می‌داند. یعنی انسان به‌عنوان کنشگر، این چارچوب (جامعه یا ساختار اجتماعی) را تفسیر می‌کند.

آنچه بنیان فکری پیروان این مکتب را می‌سازد با مفاهیمی که در علوم طبیعی و نیز تئوری‌های عوامل تفاوتی اساسی دارد. در تئوری‌های عواملی با دو مفهوم علت و معلول رو به رو هستیم که یکی به عنوان متغیر مستقل و دیگر به عنوان متغیر وابسته وقوع

رخدادی را به طور قطع و یقین تعیین می کنند. در این رابطه یک جنبه وجود علت قطعاً و جبراً وقوع معلول را در پی خواهد داشت. (تنهایی، ۱۳۸۷: ۴۶)

اما در تفسیرگرایی به جای علت و معلول از دو مفهوم مقدمه و نتیجه استفاده شده که مقدمه دارای دو وجه است، عینی و ذهنی. مقدمات عینی همان شرایط اجتماعی - اقتصادی جامعه و یا به طور کلی شرایط عینی زمان و دوران مورد مطالعه است. (همان: ۴۷) از دیدگاه این مکتب رفتار و کنش انسان تابع فرآیند ذهنی و عینی و به ویژه رابطه متقابل دیالکتیکی میان آنهاست و برای شناخت آن بایستی به هر دو فرایند توأمان توجه داشت. رفتارهای گروهی، اجتماعی، سازمان ها و مؤسسات اجتماعی همگی نتیجه همین دیالکتیک عین و ذهن است. (همان: ۴۷)

جامعه از نظر این مکتب به نسبت فهم همان مردم فهمیده می شود. خوب بودن یا بد بودن شاید به میزان فهم بودن یا نبودن سنجیده شود، ولی میزان خوبی یا نادرستی به فهم خود مردم بر می گردد، به نسبت ارزشی که آنها فهمیده اند، و جامعه شناس بدون هیچ قضاوتی، فقط باید آنچه را از واقعیت می فهمد تبیین کند (همان: ۴۹).

صاحب نظران این مکتب بحث را از موضوع تعیین شروع می کنند. آنها بر این باورند که مفهوم تعیین کردن یا تعیین قطعی و جبری کردن امور در علوم اجتماعی امر نامناسبی است. زیرا در علوم اجتماعی هیچ چیزی حالت یا خصلت تعیین کنندگی ندارد و نمی توان ادعا نمود که یک عامل، عوامل دیگری را تعیین می کند و یا نحوه بروز آنها را مشخص می نماید، بلکه عواملی که تئوری عواملی از آن تحت عنوان علت یا متغیر مستقل نام می برند، مقدمه هایی هستند که بر پدیده ای اجتماعی تأثیر می گذارند ولی هیچ گاه دلیل تعیین کننده آن پدیده ها نیستند (تنهایی، ۱۳۸۳: ۹۱).

جامعه شناس تفسیرگرا باید این فرض را در انجام مطالعات خویش در نظر بگیرد که مردم، نخست می فهمند و سپس بر اساس فهم خود عمل می کنند. جامعه شناس تفسیرگرا بعد از فهم موضوع، می بایست از منظر فهم پژوهش شونده (مردم) موضوع را تبیین کند. به بیان دیگر، جامعه شناس نمی بایست فهم خود را به جای فهم پژوهش شونده گذارده و آن را تبیین کند. بلکه باید فهم پژوهش شونده یا مردم را به شکل عینی مورد مطالعه قرار دهد. بنابراین فهم متقدم بر تبیین است.

کنش پیوسته که حوزه مطالعاتی بلومر است، می تواند مابین دو نفر یا دو میلیون نفر ایجاد شود. کنش پیوسته هیچ اصراری به خرد و کلان ندارد، و هر جایی می تواند اتفاق بیافتد.

مفهوم دیگری که باید در کنش پیوسته در نظر داشت این است که کنش پیوسته در یک مکان و زمان خاص اتفاق نمی افتد، باید به شکل تاریخی به آن نگاه کنیم، یعنی پیوستگی و تکرار آن را در شکل رفتارها بیابیم.

عدالت و هویت از نگاه بلومر

در کارهای بلومر از سه نوع دیالکتیک صحبت شده است. ۱- دیالکتیک عوامل ذهنی و عینی مثل اقتصاد و مذهب ۲- کنش متقابل بین I (قدرت فهم، خلاقیت، تفسیر، به صورت فیزیولوژیک) و Me (انتظارات و هنجارها)، دیالکتیک من و من اجتماعی. از سنتز این دو Self به صورت هویت فاعلی ایجاد می شود و شخص می تواند به تفسیر محیط بپردازد. ۳- در دیالکتیک سوم، خودش در مقابل خودش قرار می گیرد. Self هم سوژه است و هم ابژه. صفت بازتابی یا بازنگری، که خود، موضوعی برای خود است. یعنی معانی درک شده توسط خود، به خود، نشان داده می شود. در این بحث بلومر از دیالکتیک خود و خود حرف می زند یعنی ویژگی بازنگری واقعیت عملگرایانه.

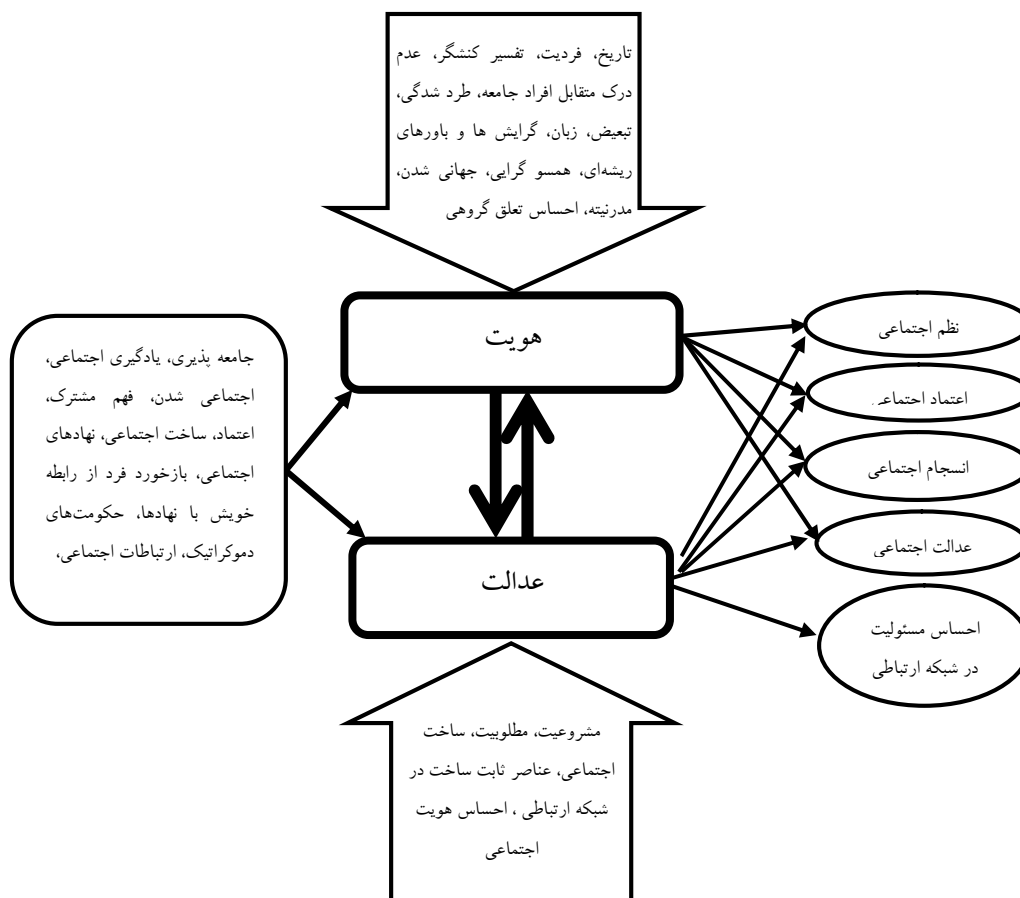
هویت بخش کوچکتری از Self یا شخصیت است. اما جامعه در مقابل این قضیه تجربه اجتماعی تجربه تاریخی است؛ باعث می شود که ذهن بتواند پرورش پیدا کند. یعنی بستری است که ذهن در آن نمودار می شود. جامعه بدون Self هیچ است. چرا که اگر افراد بدون ذهن کنار هم باشند جامعه تشکیل نمی شود. جامعه فقط با اذهان تشکیل می شود. جامعه یعنی ارتباط متقابل، یعنی کنش

متقابل و این هم تنها در اثر فهم معانی است. از نگاه بلومر عنصر ذهنی (ذهن) و عنصر عینی (جامعه) بدون هم معنایی ندارد. بنابراین باید این دو عنصر را با هم در نظر گرفت.

«اعتماد» برخاسته از اعیان است. فهم مشترک از اعیان، که معانی ثابت و تکراری دارند، به اعتماد می انجامد. اعتماد بنابراین نشانه برقراری «نظم اجتماعی» (در دو شکل کنش پیوسته و کنش اجتماعی، یا ساخت اجتماعی لجوج است) می باشد که به مراتب از معانی مشترک و ارتباط پذیر اعیان بر می خیزد.

عدالت عبارت از فهم مشترک در باب کنش متقابلی است که از جانب کنش گران مطلوب، مشروع یا پذیرفته شده است. به ریزی معانی اعیان موجب به هم ریزی پایه های تمامی مفاهیم بالا می شود و به مراتب قوام معانی اعیان موجب نظم، اعتماد و عدالت می گردد. هویت نیز تعلق خاطر افراد به معانی مشترکی است که پایه اعیان، نظم و اعتماد را به شرح بالا می سازد.

مدل ۲. مدل علی هویت و عدالت از نگاه بلومر



روش شناسی

این تحقیق با توجه به موضوع و ماهیت آن، به صورت کیفی و با استفاده از روش کتابخانه‌ای انجام شده است. علت انتخاب این روش به اختلاف‌های بسیاری برمی گردد که میان تعاریف ارائه شده از سوی نظریه پردازان درباره مفاهیم عدالت و هویت اجتماعی و هم چنین نوع رابطه‌ای که بین این دو مفهوم برقرار است، وجود دارد. بنابراین سعی شده تا به تطبیق مفاهیم ارائه شده از سوی "بلومر"، به عنوان نظریه پرداز "تفسیرگرا" و "گیدنز"، به عنوان نظریه پرداز "ساخت گرا"، پرداخته و از این راه به هدف نهایی این پژوهش که درکی دقیقتر و عمیقتر از این مفاهیم می باشد، دست یابیم.

واحد تحلیل را می توان در این تحقیق "جمله" هایی دانست که از سوی دو نظریه پرداز فوق درباره موضوع تحقیق بیان شده است. اما "سطح تحلیل"، در سطح "پارادایم" جامعه شناسی بوده که سطح تحلیلی "کلان" به شمار می رود. روش تحلیل به صورت تحلیل محتوا اطلاعات، به نسبت تحلیلی بودن (مشابه بودن) یا مکتبی بودن (مخالف بودن) معانی استفاده شده است.

جامعه آماری این تحقیق شامل کلیه مطالب منتشر شده از این دو نظریه پرداز و یا درباره آنان، که مورد تأیید مراکز دانشگاهی قرار گرفته است، می باشد.

در تعیین حجم نمونه جملات در مرحله گردآوری اطلاعات، از روش "نمونه گیری موردی" و "نمونه گیری از جمله های مورد" استفاده شده است. در مرحله تفسیر اطلاعات، "نمونه گیری از اطلاعات" برای تعیین جملاتی که باید انتخاب و تحلیل شوند، به کار رفته و برای تفسیر کلی، از نمونه گیری "از درون اطلاعات" بهره گرفته شده است. در مرحله ارائه یافته ها نیز از "نمونه گیری باز نمودی" استفاده شده است. در واقع در نمونه گیری جمله ها، ابتدا ساختار نمونه، تعیین و پس از آن، نمونه ها انتخاب شدند. این ساختار از خانه هایی تشکیل شده است که انواع موضوع ها، سطوح تحلیل، معیارهای خاص تحقیق و ... را شامل می شدند. در نهایت نمونه ها به گونه ای انتخاب شدند که تمامی خانه های ساختار نمونه تا حد امکان تکمیل و البته به قدر کافی نمونه وجود داشته باشد. (فلیک ۱۳۸۷: ۱۳۴-۱۳۷)

در تجزیه و تحلیل یافته ها، ابتدا جملات و عبارات بیان شده توسط هر یک از این دو نظریه پرداز، بیان شده است. پس از این مرحله به تحلیل کلی آراء هر نظریه پرداز، پرداخته و سپس، موضوع عدالت و هویت اجتماعی نیز از نگاه آنان مورد بررسی قرار گرفته است. در نهایت تلاش شده تا با تطبیق آراء آنان، به پرسش های اصلی پژوهش، پاسخ داده و به اهداف مورد نظر این پژوهش دست یابیم.

نتایج

بررسی مقایسه ای

در بررسی مقایسه ای، ابتدا سعی شده است تا مفاهیم اصلی پژوهش از نگاه هر پارادایم چه بوده و به اختصار درباره نوع توجه به یک مفهوم در هر پارادایم نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

جدول ۱: جدول مقایسه ای مفاهیم اصلی پژوهش

متغیرها	توضیحات
ساخت اجتماعی	ساخت اجتماعی مورد نظر ساخت گراها ساختی بیرونی و الزام آور بوده اما ساخت اجتماعی مورد نظر تفسیر گراها ساختی درونی اما الزام آور می باشد.
طبقه اجتماعی	طبقه اجتماعی تحلیلی کلان بوده که مورد توجه ساختگراها قرار گرفته اما تفسیر گراها چنین تبیینی به صورت ساختگراها از افراد جامعه به دست نداده اند.
نهادهای اجتماعی	نهاد اجتماعی در ساخت گرایی در قالب یکی از اجزاء ساخت اجتماعی قرار گرفته است. اما نهاد اجتماعی مورد نظر تفسیر گراها به دلیل فهم و تفسیر کنشگر و تغییر آن در باز تولید مداوم است. نقش نهادها از نگاه تفسیر گرایان در ایجاد احساس عدالت و تقویت احساس هویت بسیار برجسته است. بررسی فرایند اجتماعی شدن از نگاه بلومر به خوبی دلیل این ادعاست.
ارزش های اجتماعی	ارزش های اجتماعی مورد نظر ساخت گرایان، کاملاً بیرونی و الزام آور است و افراد جامعه چندان دخالتی در تغییر آن ندارند. البته گیدنز با نظریه عاملیت ساختاری سعی کرده است تا فرایند باز تولید ارزش ها را در جامعه تبیین نماید.
دین	دین جزء انکار ناپذیر ساخت اجتماعی لحاظ می شود و از این لحاظ مورد توجه ویژه ساختگراها قرار گرفته است. از نگاه ساختگرایان دین می تواند بر همه شئون زندگی ما تأثیر به سزایی داشته باشد، از جمله به درک ما از هویت و عدالت. دین در تفسیر گرایی به عنوان باوری فردی بر فهم مشترک سپس بر ساخت جامعه اثر گذار است.
نقش و پایگاه اجتماعی	از نگاه تفسیر گرایان نقش و پایگاه اجتماعی به خاطر تغییری که در تفسیر فرد از موقعیت ایجاد می کند باعث تغییر مفاهیمی هویت و عدالت در ذهن کنشگر می شود.
ارتباطات اجتماعی	ارتباطات اجتماعی که ساختگراها به آن اشاره می کنند ارتباطی است که در یک چارچوب از پیش تعیین شده قرار می گیرد. البته گیدنز ضمن تأیید این چارچوب آن را غیر قابل تغییر نمی شمارد و معتقد است عاملان اجتماعی قدرت تغییر و باز تولید آن را دارند. تفسیر گرایان به دلیل توجه به تفسیر کنشگر به این ارتباطات توجه خاصی نشان داده اند.
اجتماعی شدن	تفسیر گرایان اجتماعی شدن را یک جریان و فرایند مادام العمر می دانند. ساختگرایان معتقدند اجتماعی شدن با جامعه پذیری تفاوت های آشکار دارد. گیدنز همانند سازی را مترادف با جامعه پذیری ساختگرایان و اصطلاح یادگیری بلومر می داند که پیش از مرحله اجتماعی شدن رخ می دهد.

متغیرها	توضیحات
نوع حکومت	حکومت به عنوان یک نهاد قدرتمند در جامعه و نقش به سزایی که در امور مختلف از جمله قوانین، کنترل اجتماعی، آزادی اجتماعی و ... دارد می تواند تأثیر بسیار زیادی در ذهن کنشگران و تفسیر آنها بگذارد. ضمن اینکه جنبه های الزامی خود را داراست.
مدرنیته	فرایند مدرن شدن تغییرات بنیادین بسیاری با خود به همراه آورده است. از یک سو با تغییر ارزش ها، هنجارها و ... باعث تغییر ساخت اجتماعی شده و از دیگر سوی با تغییر ذهن کنشگر و افزایش آگاهی و فردیت باعث تغییر تفسیر کنشگران نیز شده است. بنابراین مدرنیته می تواند به عنوان یک عامل اساسی در تغییر نگرش ما به هویت و عدالت باشد.

تحلیل swot

در این بخش به بررسی مفهوم عدالت و هویت به شیوه تحلیل SWot تا نقاط قوت، ضعف، فرصت و تهدید هر دو پارادایم درباره دو مفهوم عدالت و هویت بیان شود.

جدول ۲: جدول SWOT عدالت و هویت به تفکیک پارادایم

عوامل	پارادایم	قوت	ضعف	فرصت	تهدید
عدالت و هویت اجتماعی	ساخت گرایی	توجه کافی به عوامل اجتماعی مؤثر بر هویت و عدالت.	کم توجهی به دیالکتیکی بودن رابطه بین مفاهیم. کم توجهی به عوامل انسانی، و به فهم کنشگران اجتماعی، و قدرت تفسیر آنها در کنش ها.	ثبات تبیین پدیده های اجتماعی، از جمله هویت و عدالت، به دلیل توجه به عوامل کلی و نه جزئی.	ناشناخته ماندن نقش فهم کنشگر و روابط اجتماعی بین کنشگران بر هویت. توجه ناکافی به بسیاری از مفاهیم انسانی از جمله هویت و عدالت به عنوان مفاهیمی انسانی.
	تفسیر گرایی	توجه به فهم و تفسیر کنشگران در کنش ها. توجه به دیالکتیکی بودن رابطه بین مفاهیم به عنوان دو پدیده اجتماعی.	کم توجهی به ساخت اجتماعی به عنوان واقعی الزام آور پیش از کنش کنشگر.	ارائه تبیینی خلاقانه از هویت و عدالت. شناخت دقیق نقش فهم کنشگر و روابط اجتماعی بین کنشگران بر هویت و عدالت.	بی ثباتی تبیین پدیده های اجتماعی، از جمله هویت و عدالت، به دلیل توجه بیش از حد به تفسیر کنشگر و عدم ارائه تعریفی ثابت از مفاهیم.

بررسی تطبیقی عدالت و هویت از نگاه گیدنز و بلومر

در این بخش سعی شده است تا موضوعاتی مانند عوامل مؤثر بر هویت و عدالت، تأثیر هویت و عدالت بر عوامل و پدیده های اجتماعی و روابط بین این دو از نگاه چهار اندیشمند مورد نظر بررسی شود.

جدول ۳: بررسی تطبیقی عدالت و هویت از نگاه گیدنز و بلومر

اندیشمندان مفاهیم	گیدنز	بلومر
عوامل مؤثر بر هویت	همانند سازی، اجتماعی شدن، آزادی اجتماعی، ارتباطات اجتماعی، نوع حکومت، نوع فردگرایی، آموزش های اجتماعی، برخورداری از فرصت های اجتماعی، دین، سبک زندگی، جنسیت، باورهای جنسیتی، ارزش های اجتماعی، نیازهای امنیتی و حمایتی، تغییرات ارزشی و اجتماعی، پرداخت اجتماعی، تاریخ و جغرافیا، برخورداری از ارزش های اجتماع، نحوه استفاده از فرصت ها، سبک های زندگی، ثروت، قدرت، منزلت، آموزش، بهداشت، برخورداری از امکانات، نهادهای گوناگون اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، باورها، نحوه احساس تعلق گروهی، جهانی شدن، مدرنیته	جامعه پذیری، یادگیری اجتماعی، اجتماعی شدن، فهم مشترک، اعتماد، ساخت اجتماعی، نهادهای اجتماعی، بازخورد فرد از رابطه خویش با نهادها، تاریخ، فردگریت، آگاهی اجتماعی، حکومت های دموکراتیک، ارتباطات اجتماعی، تفسیر کنشگر، عدم درک متقابل افراد جامعه، طرد شدگی، تبعیض، زبان، گرایش ها و باورهای ریشه ای، همسوگرایی، جهانی شدن، مدرنیته، احساس تعلق گروهی
عوامل مؤثر بر عدالت	ارتباطات اجتماعی، فشار جامعه سرمایه داری، احساس هویت اجتماعی، وجود وسائل ارتباط جمعی، میزان تسلط تکنولوژی، نوع حکومت، فردگرایی، آموزش اجتماعی، ساخت اجتماعی، نهادهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، ارزش های اجتماعی، پرداخت اجتماعی، برخورداری از ارزش های اجتماع، نحوه استفاده از فرصت ها، سبک های زندگی، ثروت، قدرت، منزلت، آموزش، بهداشت، برخورداری از امکانات، تبعیض جنسیتی	مشروعیت، مطلوبیت، ساخت اجتماعی، هویت، عناصر ثابت ساخت در شبکه ارتباطی، نوع حکومت، آگاهی اجتماعی، ارتباطات اجتماعی، احساس هویت اجتماعی، جامعه پذیری، یادگیری اجتماعی، اجتماعی شدن، فهم مشترک، اعتماد، ساخت اجتماعی، نهادهای اجتماعی، بازخورد فرد از رابطه خویش با نهادها،
رابطه عدالت و هویت	عدالت می تواند با میزان تحقق حس هویت اجتماعی تقویت یا تضعیف شود. افزایش هویت اجتماعی ناشی از فردگرایی استقلال طلبانه، نه خودخواهانه، شکل گرفته در جامعه، سبب تقویت احساس عدالت اجتماعی در افراد جامعه گردد.	اگر هویت را تعلق خاطر افراد به معانی مشترکی از جمله درباره نظم و اعتماد معنا کنیم بنابراین می توان گفت با تقویت هویت احساس عدالت تقویت خواهد شد. در واقع تقویت هویت سبب افزایش فهم مشترک در باب کنش متقابل است که از جانب کنش گران مطلوب، مشروع یا پذیرفته شده است.
عوامل متأثر از هویت	عدالت اجتماعی، احساس مسئولیت، تعهد اجتماعی	نظم اجتماعی، اعتماد اجتماعی، انسجام اجتماعی، عدالت اجتماعی
عوامل متأثر از عدالت	ارتباطات اجتماعی	نظم اجتماعی، اعتماد اجتماعی، انسجام اجتماعی، عدالت اجتماعی، احساس مسئولیت در شبکه ارتباطی،

سخن پایانی

گیدنز معتقد است، کنشگران در بازتولید مداوم ساختارهای اجتماعی هستند و البته این ساختارها خود را بر فضای کنشی افراد جامعه تحمیل خواهند کرد. در عامل گیدنزی اگرچه ساختارها حالت تحمیلی خویش را دارند اما عامل نیز می تواند دست به انتخاب بزند و با کنش خویش گامی در جهت تغییر ساختارها بردارد و ساختار جدیدی بازتولید نماید. کنشگران بلومری نیز که به صورتی نمادین در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند هرچند در دریافت معانی کنش های خویش از ساخت اجتماعی تأثیر پذیرفته اند اما از آزادی انتخاب نیز بهره مندند.

از نگاه اغلب ساخت‌گراها هویت از سوی جامعه بر فرد تحمیل می‌شود. اگرچه گیدنز ساخت اجتماعی را مانند دیگر اندیشمندان ساخت‌گرا، سخت و تحمیلی نمی‌داند و عامل، خود در بازتولید هویت خویش مؤثر است اما همچنان ساختارها نقش برجسته خویش را در هویت افراد جامعه بازی می‌کند. بنابراین ساخت‌گراها فرد را چندان مؤثر در هویت‌یابی خویش نمی‌یابند. در تفسیر گراها مسیر هویت‌یابی عکس این است. معنای هویت و عدالت وابسته به تفسیری است که کنشگران در کنش‌های خویش با دیگران دارند.

در دیالکتیکی بودن رابطه بین عدالت و هویت شکی نیست، ساخت‌گراها هم که در ابتدا اشاره‌ای به نوع رابطه نداشتند به تدریج به این باور رسیدند که نوعی رابطه دیالکتیکی بین این دو مفهوم برقرار است. تفسیر گراها از ابتدا به این مهم پی برده بودند. بررسی حاضر سعی کرده است با مقایسه تطبیقی بین بلومر و گیدنز به عنوان نمایندگان پارادایم‌های تفسیرگرایی و ساخت‌گرایی، عوامل مؤثر بر هویت و عدالت شناسایی نماید.

عواملی مانند عوامل فردی هستند مانند فهم مشترک، تفسیر کنشگر از موقعیت، گرایش‌ها و باورها و ...، که این عوامل می‌توانند از فردی به فرد دیگر متفاوت باشند. تغییرات در این حوزه بالاست و خلاقیت نیز همچنین.

عواملی به روابط بین فردی یا فرد با سازمان و نهاد اشاره می‌شود. عواملی مانند نقش و پایگاه اجتماعی، کنش متقابل، رابطه فرد با نهاد، میزان برخورداری فرد از منابع و امکانات و ... این گروه از متغیرها اگرچه سخت نیستند، اما جنبه‌های الزام‌آوری آن به نسبت بالاست. بنابراین قدرت تغییر و ایجاد خلاقیت به مراتب کمتر از سطح تفسیر کنشگر و ... است.

بعضی عوامل مربوط به نهادهای اجتماعی، ساخت اجتماعی، ارزش‌ها، تاریخ، جغرافیا و ... می‌باشد. جنبه‌های الزام‌آوری این دسته از عوامل بسیار بالا و قدرت تعیین‌کنندگی آن نیز بیشتر از سایر عوامل است. امکان تغییر در این سطح یا اندک بوده و یا اصلاً وجود ندارد. لازم به یادآوری است رابطه دیالکتیکی که بین هویت و عدالت وجود دارد سبب شده تا عوامل مؤثر بر آنها نیز با یکدیگر رابطه دیالکتیکی برقرار کنند.

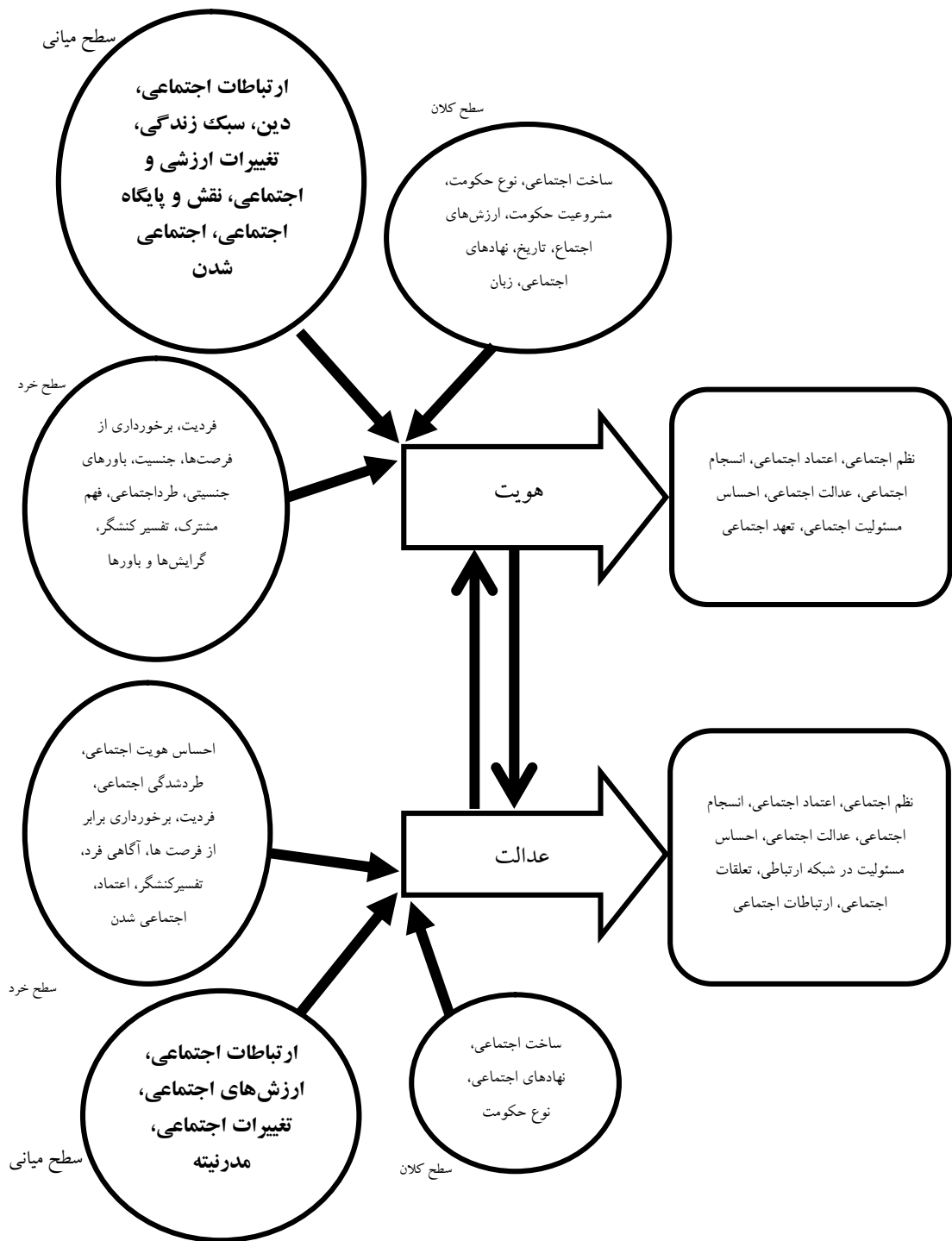
به نظر می‌رسد تغییرات در عوامل مربوط به روابط بین فردی یا فرد با سازمان و نهاد، بیشترین تأثیر را بر هویت اجتماعی می‌گذارد. با توجه به اینکه موضوع این پژوهش بررسی رابطه بین عدالت و هویت می‌باشد، از بررسی روابط دیالکتیکی بین عوامل خودداری شود. در جدول زیر سعی شده است تا مطالب فوق به تفکیک بیان گردند.

جدول ۴: عوامل مؤثر و متأثر از هویت و عدالت به تفکیک سطح عوامل

عوامل	سطح عوامل	مفاهیم
ساخت اجتماعی، نوع حکومت، مشروعیت حکومت، ارزش‌های اجتماع، تاریخ، زبان	کلان	عوامل مؤثر بر هویت
ارتباطات اجتماعی، دین، سبک زندگی، تغییرات ارزشی و اجتماعی، نقش و پایگاه اجتماعی، منزلت، اجتماعی شدن، نهادهای اجتماعی، روابط اجتماعی، تعلقات اجتماعی	میانه	
فردیت، برخورداری از فرصت‌ها، جنسیت، باورهای جنسیتی، طرد اجتماعی، فهم مشترک، تفسیر کنشگر، گرایش‌ها و باورها، حس تعلق به گروه، وابستگی‌های عاطفی، امنیت	خرد	
ساخت اجتماعی، نهادهای اجتماعی، نوع حکومت	کلان	عوامل مؤثر بر عدالت
ارتباطات اجتماعی، ارزش‌های اجتماعی، تغییرات اجتماعی، نهادهای اجتماعی، مدرنیته، منزلت، اجتماعی شدن، احساس هویت اجتماعی، طرد اجتماعی، فردیت، برخورداری برابر از فرصت‌ها، آگاهی فردی، تفسیر کنشگر، اعتماد، نژاد، جنسیت، مشروعیت فردی	میانه	
احساس هویت اجتماعی، طرد اجتماعی، فردیت، برخورداری برابر از فرصت‌ها، آگاهی فردی، تفسیر کنشگر، اعتماد، نژاد، جنسیت، مشروعیت فردی	خرد	
نظم اجتماعی، اعتماد اجتماعی، انسجام اجتماعی، عدالت اجتماعی، احساس مسئولیت اجتماعی، تعهد اجتماعی، شراکت و عضویت گروهی	عوامل متأثر از هویت	
نظم اجتماعی، اعتماد اجتماعی، انسجام اجتماعی، هویت اجتماعی، احساس مسئولیت در شبکه ارتباطی، ارتباطات اجتماعی	عوامل متأثر از عدالت	

با توجه به مطالبی که در جدول فوق آمده است می توان مدل علی حاکم بر هویت و عدالت را به صورت زیر بیان نمود.

مدل شماره ۳. مدل علی هویت و عدالت



پی‌نوشت‌ها

- 1.A. Giddens
- 2.H. Blumer

منابع

۱. استونز، راب (۱۳۸۷). **متفکران بزرگ جامعه‌شناسی**. ترجمه مهرداد میردامادی. تهران: نشر مرکز. ج ۵.
۲. اسکیدمور، ویلیام (۱۳۸۵). **تفکر نظری در جامعه‌شناسی**. ترجمه علی محمد حاضری و دیگران. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۸۳). **تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم**. تهران: نشر نی. ج ۳.
۴. بشیریه، حسین (۱۳۸۵). **جامعه‌شناسی سیاسی**. تهران: نشر نی. ج ۱۲.
۵. تامین، ملوین (۱۳۷۲). **جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابریهای اجتماعی**. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: توتیا.
۶. تنهایی، حسین ابوالحسن (۱۳۸۳). **درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی**. مشهد: بامشاد. ج ۵.
۷. تنهایی، حسین ابوالحسن (۱۳۸۸). **هربرت بلومر و کنش متقابل نمادی**. تهران: بهمن برنا.
۸. دیلینی، تیم (۱۳۹۰). **نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی**. ترجمه وحید طلوعی و دیگران. تهران: نشر نی. ج ۵.
۹. فلیک، اووه (۱۳۸۷). **درآمدی بر تحقیق کیفی**. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی. ج ۱.
۱۰. کلمن، جیمز (۱۳۸۶). **بنیادهای نظریه اجتماعی**. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی. ج ۲.
۱۱. گرب، ادوارد (۱۳۷۳). **نابرابری اجتماعی: دیدگاه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر**. ترجمه محمد سیاهپوش و احمدرضا غروی‌زاد. تهران: نشر معاصر. ج ۲.
۱۲. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷). **تجدد و تشخص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید**. ترجمه ناصر موفقیان. تهران: نشر نی.
۱۳. _____ (۱۳۸۱). **سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی**. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی. ج ۲.
۱۴. _____ (۱۳۸۵). **جامعه‌شناسی**. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی. ج ۱۸.